



ملا نصرالدین، دخو و باقی قضایا...

عمران صلاحی

همانطور که بعضی از دوربین‌های عکاسی بر روی سه پایه استوار است، نشریات طنز و فکاهی هم سه رکن اصلی دارد: نظم و نثر و کاریکاتور. روزنامه‌های طنز مشروطه هم روی این سه پایه بهترین تصاویر آن دوره را برای ما به یادگار گذاشته‌اند. به ویژه روزنامه‌ی معروف «ملانصرالدین». این روزنامه که به زبان ترکی آذربایجانی در قفقاز منتشر می‌شد، در هر سه زمینه استادانی داشت. میرزا علی اکبر صابر استاد طنز منظوم بود، جلیل محمد قلی زاده استاد طنز مثنوی و عظیم عظیم‌زاده استاد کاریکاتور. علاوه بر عظیم زاده، دو کاریکاتوریست آلمانی الاصل که به «روتر» و «شلینگ» معروف بودند با ملانصرالدین همکاری داشتند. این دو کاریکاتوریست کاملاً با روحیات و آداب و رسوم مردم مشرق زمین آشنا بودند. طنز مشروطه تحت تأثیر ملانصرالدین بود. صابر روی سیداشرف تأثیر گذاشته بود، میرزا جلیل روی دهخدا و عظیم‌زاده روی بهزاد کاریکاتوریست که بیشتر با روزنامه‌ی «آذربایجان» همکاری داشت. آن سالها به هفته‌نامه‌هایی هم که وسطش سنجاق نمی‌خورد، می‌گفتند روزنامه! مثل روزنامه‌ی توفیق. اگر ما هم می‌می‌گوییم روزنامه، تعجب نکنید.



روزنامه‌ی «ملانصرالدین» از سال ۱۹۰۶ در قفقاز منتشر شد، یعنی سال پیروزی مشروطیت در ایران، نشریات «صور اسرافیل» و «نسیم شمال» هم از سال ۱۹۰۷. همین‌طور نشریات طنز دیگر. صور اسرافیل و نسیم شمال برخلاف ملانصرالدین، دو پایه داشتند و فاقد کاریکاتور بودند. اما روزنامه‌ی «آذربایجان» که به همت علیقلی صفروف در تبریز منتشر می‌شد، سه پایه را داشت. روزنامه‌ی ملانصرالدین هم از نظر قالب، هم از نظر مضمون و هم از نظر شیوه روی طنزآوران مشروطه در ایران تأثیر گذاشته بود. کار سید اشرف از تأثیر گذشته بود و به ترجمه‌ی اشعار صابر رسیده بود. منتها این کار چنان با مهارت و صمیمیت صورت گرفته که اصلاً رنگ ترجمه ندارد و نشان خود سیداشرف را بر خود گرفته است.

میرزا جلیل (صاحب و سر دبیر ملانصرالدین) نام مستعارش هم «ملانصرالدین» بود. دهخدا هم به تبعیت از او نام مستعار خودش را «دخو» گذاشت. اگر صور اسرافیل کاریکاتور داشت حتماً شکل دخو را می‌کشید.

از تأثیرات دیگر ملانصرالدین بر دخو بگوئیم. ملانصرالدین تیپ‌سازی و شخصیت‌پردازی می‌کرد. مثلاً می‌آمد و انجمنی می‌ساخت و در آن انجمن تیپ‌هایی را شرکت می‌داد و از زبان آنان مسائل روز را مطرح می‌کرد. دخو هم در «چرند و پرند» همین کار را انجام می‌داد. اگر در جلسه‌ی هیئت محررین ملانصرالدین، هوپ و دمدمکی حضور داشتند، در انجمن موقتی لات و لوت‌های چرند و پرند هم خرمگس، دمدمی، اویار قلی، آزاد خان کردند، اینک علی و سگ حسن دله (منشی جلسه) حاضر می‌شدند و به بیان مسائل روز می‌پرداختند.

این تیپ‌سازی‌ها و شخصیت‌پردازی‌ها بعداً در نشریات ایران ادامه یافت و تیپ‌های جور نویسندگان را کشیدند و به بیان مسائل سیاسی اجتماعی و ادبی و هنری پرداختند. رضا گنجه‌ای تیپ «باباشمل» را ساخت، توفیق، کاکا توفیق و گیشیز خانوم و دکترممولی و حتی خر کاکا توفیق را وارد میدان کرد. کیومرث صابری «گل آقا» هم شاغلام را رئیس آبدارخانه کرد. ایرج پزشک‌زاد در «آسمان ریسمون» با دانشجو و عزیزالله‌خان و دیگران تشکیل جلسه می‌داد و به طرح مسائل ادبی و بی ادبی می‌پرداخت. اخیراً هم منوچهر احترامی در روزنامه‌ی شرق با عده‌ای از شخصیت‌ها تشکیل کنفرانس می‌دهد.

ملانصرالدین از نظر موضوع نیز روی دخو تأثیر داشته است. جلیل محمد قلی زاده داستانی دارد به نام «آزادی در ایران» این داستان را قبلاً محمد علی فرزانه به فارسی ترجمه کرده است. من هم آن را ترجمه کرده‌ام که ابتدا در سالنامه‌ی گل آقا و بعداً در کتاب «شوکران شیرین» اسدالله امرایی چاپ شد، که در هر دو جا در «درايران» حذف شده است! ماجرا از این قرار است که یک ایرانی برای کار به قفقاز می‌رود و از یار و دیار باز می‌ماند. ناگهان انقلاب مشروطیت اتفاق می‌افتد و خبر می‌رسد که سهمیه‌ی آزادی هر کسی را به خانه‌اش بفرستند. هم‌ولایتی ما نامه‌ای به خانواده‌اش در ایران می‌فرستد و از آنها می‌خواهد که سهمیه‌ی آزادی‌اش را برایش نگه دارند. طرف اصلاً نمی‌داند که آزادی اصلاً چیست و گمان می‌کند که یک محموله یا کالا است که توزیع می‌کنند.

در چرند و پرند هم دهخدا با کلمه‌ی «...» چنین برخوردی دارد. «آزاد خان کردند یکی از شخصیت‌های چرند و پرند» هر جا می‌رود، می‌شنود که «... رفت...» او تصویری از... ندارد و می‌پرسد این چه جور چیزی است که می‌رود و می‌آید. تصور او از... مثل یک شیء است، مثل تصور همان هم‌ولایتی از آزادی.

این تأثیر گذاری‌ها و تأثیرپذیری‌ها را «یحیی آربین پور» در کتاب ارجمند «از صبا تا نیما» به خوبی نشان داده است.

این تأثیرات از نظر شگرد و شیوه هم وجود دارد. ملانصرالدین مستقیماً وارد مطلب نمی‌شود. از جایی شروع می‌کند و نم نم جلو می‌رود، خواننده نمی‌داند نویسنده چه می‌خواهد بگوید. ناگهان در جایی مطلب وصل می‌شود به مسائل سیاسی و اجتماعی روز. به قول امروزی‌ها که نویسنده درست می‌زند وسط خال. دخو هم از این شیوه استفاده می‌کرد. او هم اول به کوچه‌ی علی چپ می‌زد و بعداً وارد کوچه‌ی اصلی می‌شد. مثلاً ملانصرالدین خطاب به دمدمکی می‌نویسد: «مگر من می‌توانم بنویسم که در قرائت

رس آزی ۱۱

خانه‌های باکو جفدها آشیانه کرده‌اند... دخو هم خطاب به ددمکی می‌گوید: «من اگر می‌خواستم هر چه می‌دانم بنویسم، تا حالا خیلی چیزها می‌نوشتیم، مثلاً» می‌نوشتم الان دو ماه است...»
هم ملا نصرالدین و هم دخو از شیوه‌های دیگری چون تقصیه‌سازی و وارونه‌سازی استفاده کرده‌اند. همین‌طور از تمثیل. آن دو گاهی نعل وارونه زده‌اند، گاهی به نعل زده‌اند و گاهی به میخ و گاهی به در گفته‌اند که دیوار بشنود.

هیچ هنرمندی نیست که تحت تأثیر هنرمند پیش از خود نباشد، این تأثیرگذاری‌ها باعث پیشرفت و تکامل هنر است. اگر حافظ از سعدی و خواجه تأثیر نمی‌گرفت، حافظ نمی‌شد.
دخو هم مثل ملا نصرالدین از قالبهای مختلف استفاده می‌کرد. گاهی خوانندگان فرضی به روزنامه‌ی مکتوب شهری می‌نوشتند و دخو به آنها پاسخ می‌داد. دخو حتی قالب تلگراف و آگهی را هم به کار می‌گرفت.

هم دخو هم ملا نصرالدین هر دو از گنجینه‌ی پایان‌ناپذیر فرهنگ عامه بهره می‌گرفتند. در چرند و پرند هر تیبی در غیاب نویسنده به لحن و زبان خودش حرف می‌زند. بعد از چرند و پرند دهخدا طنزهایی داشته‌ایم که درجه یک بوده‌اند، «وغ و غ ساهاب» صادق هدایت و «التفصیل» فریدون توللی. در این دو اثر تنوع مضمون وجود دارد، اما قالب یکنواخت است. در حالی که «چرند و پرند» هم از نظر قالب و هم از نظر مضمون متنوع است. بهتر است دیگر ملا نصرالدین را ول کنیم و به جسیم به دخو.



بیشتر مقاله‌های چرند و پرند حالت روایی دارد و می‌توان آنها را شکل اولیه‌ی داستان کوتاه در ایران دانست. این نکته را پژوهشگر فرانسوی «کریستوف بالایی» به خوبی دریافته است. او در کتاب «سرچشمه‌های داستان کوتاه فارسی» به این نتیجه می‌رسد که دهخدا آغازگر داستان کوتاه فارسی است. داستانی مقاله‌وار که در بطن آن روایتی جریان دارد. نویسندگان بزرگ دنیا هم گاهی داستان و مقاله را با هم قاطی کرده‌اند و داستان مقاله نوشته‌اند، مثل توماس مان و میلان کوندرا و بورخس و غیره... همین کار خودش نوعی شیوه‌ی روایت است.

حالا برویم سر نکته‌ای دیگر. دهخدا اولین کسی بود که پیروزی نثر را بر نظم اعلام کرد. او کاری

کرد که شعر به شعریت خود برسد و کارهای دیگری را بر دوش نگیرد. به نوعی راه نیما را هم هموار کرده است. او می‌گفت وقتی حرفی را می‌شود به نثر نوشت، چرا آن را منظوم کنیم.
اگر در «چرند و پرند» قطعات منظومی دیده می‌شود، آن قطعات دقیقاً کارکرد نثر را دارند. هم استاد سعید نفیسی و هم دکتر محمد دبیر سیاقی در چاپ چرند و پرند، بخش‌های منظوم آن را کنار

گذاشته‌اند. در حالی که دهخدا این قطعات را در خود چرند و پرند آورده است. و نه در جای دیگر. این قطعات کارکرد مقاله و قصه را دارند. در دیوان دهخدا اشعاری است که واقعا شعر است، اما قطعات منظوم چرند و پرند، در واقع مقالات منظوم است.

دهخدا در جایی، از قالب کنسرت استفاده کرده است. اتفاقی در قوچان افتاده بود. دختران قوچانی را قاجاق می‌کردند و به روسیه و قفقاز می‌بردند تا در کافه‌های آنجا آواز بخوانند که بعدها معلوم شد بعضی از مقامات محلی آن دوره در این کار دست داشته‌اند. دهخدا هوشمندانه از قالب کنسرت سود برده است. او می‌توانست در این باره مقاله بنویسد، اما همین که می‌بیند قضیه مربوط به کافه و کنسرت می‌شود، قالب کنسرت را انتخاب می‌کند. در این کنسرت دخترها آواز می‌خوانند و تمام شخصیت‌ها از روی حرفهایی که می‌زنند، شناخته می‌شوند. دهخدا نمی‌گوید چه کسانی در این کنسرت حضور دارند و یا تماشاچی‌ها کی هستند، یا آوازه‌خوان‌ها چه کسانی‌اند. به ماهیت افراد از روی حرفهایشان پی می‌بریم. در پایان کنسرت، عده‌ای به روسی و عده‌ای به ترکی شعار می‌دهند. از روی این شعارها می‌شود فهمید که چه کسانی در این کنسرت حضور دارند. جای این کار نمایشی دهخدا در چرند و پرند است. نه در دیوان اشعار او.

کمی هم از نقش مطبوعات در مشروطیت بگوییم. میداء تاریخ ادبیات امروز ما همان سال مشروطیت است. ۱۳۱۴ هجری قمری مطابق با ۱۹۰۶ میلادی. ادبیات امروز ایران از این تاریخ به بعد است که شکل می‌گیرد. این ادبیات، بر آمده از مطبوعات است. اگر مطبوعات مشروطه نبود، نه دهخدا پیدا می‌شد و نه سید اشرف. مطبوعات برای نوشتن و سرودن و کشیدن (البته کشیدن کاریکاتورا) انگیزه ایجاد می‌کردند. در جایی خواندم که میرزا جهان‌گیرخان صوراسرافیل و میرزا قاسم‌خان تبریزی، مدیر صور اسرافیل و صاحب امتیاز آن، دهخدا را توی اتاق حبس می‌کردند و مقادیر زیادی سیگار و کبریت دم دستش می‌گذاشتند و می‌گفتند «تا مقاله ننوشتی، از اتاق بیرون نیا!». دهخدا هم در آن اتاق می‌نشست و این «چرند و پرند»ها را می‌نوشت. اگر روزنامه‌ی صور اسرافیل نبود و عملیات سوخت رسانی! این دوستان هم نبود، این شاهکار تأثیرگذار ادبی هم بوجود نمی‌آمد. این دودها سرانجام به نتیجه رسید. امیدوارم دودهای دیگر هم (از هر نوعش!) به نتیجه برسند. البته نتیجه‌ی مطلوب.